

اصلی ترین شرط

همان گونه که جریان‌های سیاسی و فکری ایران را نمی‌توان با مفاهیم و اصطلاحات مشخص شده متعارف کاملاً مطابق دانست - زیرا خصوصیات ویژه‌ای آنها را از نمونه‌های خارجی متمایز می‌کند - جنبش دانشجویی در ایران را نیز نمی‌توان براساس مفاهیم غربی تعریف کرد. جنبش دانشجویی در ایران، که می‌بایست ویژگی‌های یک جنبش اجتماعی اصیل را می‌داشت و تداوم و شاخه‌ای از روشنفکری بود، این گونه ساخته و پرداخته نشد. این جنبش چه قبل از انقلاب اسلامی و چه پس از آن، از آسیب‌های فراوانی رنج برده است؛ البته در سایر نقاط جهان نیز جنبش دانشجویی، به معنای دقیق دهه ۱۹۶۰م. اروپا، دیگر یافت نمی‌شود، اما با نقادی و ترمیم جریان‌های دانشجویی می‌توان آنها را به اصالت و تأثیر گذاری‌های گذشته بازگرداند.

دانایی محوری، دوری از تندروری، استقلال فکری و سیاسی، پرهیز از جوزدگی و احساسات‌گرایی، و عقلانیت ویژگی‌هایی هستند که اصالت جنبش‌های دانشجویی در گرو تقویت یا ضعف آنهاست. مقاله پیش‌رو آموزه‌های ارزشمندی را در این زمینه در اختیار و حضور گرامی شما می‌گذارد.

نوشتار حاضر در پاسخ به این پرسش که آیا جنبش دانشجویی در ایران معاصر، به طور کلی و در عصر جمهوری اسلامی، به‌طور ویژه، جنبش سیاسی مستقلی به حساب می‌آید یا خیر یا به بیانی شفاف‌تر، آیا جنبش دانشجویی در تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر و به‌ویژه دوره جمهوری اسلامی ایران، مستقل بوده یا اینکه خود از سایر جنبش‌ها و جریان‌های سیاسی تأثیر پذیرفته است، در صدد است نشان دهد که جریان‌های سیاسی در بخش اعظم تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر از جنبش دانشجویی استفاده‌ای نداشته و از نظر فعالیت، آن را تابع و وابسته خود نموده‌اند؛ چنان که در عصر پهلوی این جنبش تابع سه جریان چپ (مارکسیسم)، ملی‌گرا و مذهبی و در عصر جمهوری اسلامی در مقطعی کوتاه تحت تأثیر مارکسیسم و لیبرالیسم و سپس تحت تأثیر جریان اسلام‌گرا، اعم از اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی، بوده است؛ البته آزمون و تأیید این فرضیه نافی استقلال و فعالیت مستقل جنبش دانشجویی در مقاطع کوتاهی از حیات انقلاب اسلامی، همچون اقدام هوشیارانه دانشجویان در تشکیل سپاه پاسداران و جهاد سازندگی در ماه‌های نخست پیروزی انقلاب اسلامی، مقابله با گروهک‌ها و افراد مسلحی که دانشگاه را لانه خود کرده بودند در قالب انقلاب فرهنگی و حرکت عظیم تسخیر لانه جاسوسی امریکا، تشکیل جهاد دانشگاهی و حضور فعال در هشت‌سال دفاع مقدس، نیست.

مبانی نظری پژوهش

جنبش‌های اجتماعی همچون جنبش دانشجویی اساساً پدیده‌های اجتماعی امروزی هستند. در جوامع باستانی، جنبش‌های اجتماعی تقریباً یا وجود نداشته یا نادر بوده‌اند. هرچند در بعضی از جوامع دهقانی، طغیان‌ها و عصیان‌هایی روی داده است، این جنبش‌ها کوتاه‌مدت و زودگذر بوده‌اند و همچون جزئی پیوسته از سازمان اجتماعی آن نیستند، اما در جوامع شهری و صنعتی، جنبش‌های اجتماعی آن، با توجه به تعدد و تنوع آنها، جزئی از سازمان اجتماعی هستند و در این جوامع جنبش‌های اجتماعی هم علت و هم نتیجه سرعت تاریخ‌اند.^[1]

کاربرد اصطلاح «جنبش‌های اجتماعی» در اوایل قرن نوزدهم، در اروپای غربی، معمول شد و یکی از نخستین بحث‌های منظم آن را می‌توان در کتاب لورتنس فون اشتاین به نام «تاریخ جنبش‌های اجتماعی در فرانسه از ۱۷۸۹ تا امروز» یافت که در آن مبارزه برای کسب استقلال اجتماعی بیشتر، که در مبارزات طبقاتی پرولتاریا به اوج رسید، شرح داده شده است.^[2]

در مجموع جنبش‌های اجتماعی در حالت عام، کوشش‌های جمعی برای پیشبرد یا مقاومت در برابر دگرگونی در جامعه‌ای هستند که خود بخشی از آن به شمار می‌روند.

به لحاظ بنیانی و نظری، جنبش دانشجویی سنتزی از سه مقوله جنبش‌های اجتماعی، جریان روشنفکری و جریان‌های برخاسته از طبقه متوسط جدیداند،^[3] که در ذیل بدان پرداخته می‌شود.

الف) جنبش دانشجویی به مثابه گونه‌ای از جنبش‌های اجتماعی جدید

در بحث علمی از جنبش‌های اجتماعی، به‌ویژه جنبش‌های اجتماعی جدید، نخستین نمونه و مصداقی که برای این نوع جنبش‌های اجتماعی ذکر می‌شود، جنبش دانشجویی است؛ به عبارت بهتر در سلسله جنبش‌های اجتماعی جدید، که از دهه ۱۹۶۰، به‌ویژه سال‌های پایانی این دهه آغاز شد، جنبش دانشجویی نخستین حلقه یا حلقه مؤسس است. به‌طور مشخص‌تر از ماه می ۱۹۶۸ به بعد است که با جنبش دانشجویی در اروپا و به‌ویژه در فرانسه، جنبش‌های اجتماعی جدید آغاز می‌شوند و با جنبش‌های دیگری نظیر جنبش زنان، جنبش زیست محیطی، جنبش صلح، جنبش‌های ضد نژادپرستی و... تداوم می‌یابند.^[۱]

حرکت و کوشش جمعی برای دگرگونی در جنبش‌های اجتماعی ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر حرکت‌های جمعی برای تحول و تغییر متمایز می‌سازد: ۱- این حرکت جمعی از شبکه‌های تعامل غیررسمی میان افراد، گروه‌ها یا سازمان‌های مختلف شکل یافته است. این شبکه‌ها به ایجاد پیش‌شرط‌های لازم برای بسیج جمعی یا اجتماعی کمک می‌رسانند. سیدنی تارو استدلال کرده است که «جنبش‌های اجتماعی به‌طور فردی رخ نمی‌نمایند، بلکه بخشی از یک موج عمومی ناآرامی اجتماعی هستند که عموماً به وسیله بعضی از وقایع پیش‌بینی‌ناپذیر تسریع می‌گردند و به وسیله تغییر در ساختار فرصت‌های سیاسی تسهیل می‌شوند»^[۲]. بر مجموعه مشترکی از اعتقادات و تعلقات خاطر مبتنی است. این مهم سبب شکل‌گیری هویتی جمعی برای بازیگری جمعی می‌گردد و جمع تشکیل‌دهنده این بازیگر جمعی نیز در درازمدت به جنبشی کاملاً یکپارچه منجر می‌شود. به اعتقاد چارلز تیلی، «جنبش اجتماعی، عملی عقلانی، هدفمند و سازمان‌یافته است»^[۳]. حرکت جمعی در جنبش‌های اجتماعی بر منازعات، اعم از سیاسی یا اجتماعی - فرهنگی، تمرکز دارد. این بدان جهت است که بازیگران جنبش در جست‌وجوی تغییر اجتماعی، خواه در سطح سازمانی و خواه در سطح غیرسازمانی، هستند. اینجاست که رابطه مخالفت‌آمیزی میان آنان و سایرین (غیر) که آنها نیز درصدد کنترل مسئله مشابهی هستند، شکل می‌گیرد و منازعات را سبب می‌گردد. مایر زالد و مک کارتی، جنبش اجتماعی را «مجموعه‌ای از عقاید و باورها که منعکس‌کننده میل به تغییر بعضی از اجزای ساختار اجتماعی و یا توزیع مزایای اجتماعی است»^[۴] تعریف کرده‌اند؛^[۵] ۴- بازیگران و فعالان در جنبش‌های اجتماعی از اعتراض، به‌ویژه اعتراض عمومی، برای پیشبرد اهداف خویش بهره می‌گیرند؛ ۵- جنبش‌های اجتماعی نوعاً دارای سازمان‌دهی غیرمتمرکز و رهبری چندسرنه؛ ۶- جنبش اجتماعی دارای ایدئولوژی مخصوص به خود است که ارزش‌ها و اهداف را مشخص می‌کند و شبکه مفهومی منسجم را برای تفسیر تجربیات و حوادث فراهم می‌آورد؛ ۷- در جنبش‌های اجتماعی تعهد و الزام افراد به جنبش، اهداف و ایدئولوژی آن به وسیله فعالیت‌ها یا تجربه به‌دست می‌آید و به این ترتیب است که جای افراد در سازمان مشخص می‌شود و آنها با ارزش‌ها، تعهدات و رفتار جدید آشنا می‌شوند؛ ۸- حریفان یک جنبش ممکن است واقعی یا ساختگی باشند که برای ترویج و رشد جنبش لازم‌اند. رقبا سبب اتحاد و انسجام و نیز التزام و پویایی جنبش می‌شوند؛ ۹- جنبش‌های اجتماعی میان دوره‌های طولانی نهفتگی و دوره‌های کوتاه‌مدت جنگندگی یا فعالیت عمومی شدید در نوسان هستند؛ ۱۰- در حالت کلان، حرکت جمعی سیاسی در جنبش‌های اجتماعی از دو شیوه مشهور پیروی می‌کند: حرکت سیاسی در جنبش‌های اجتماعی یا آرام و اصلاح‌طلبانه است یا اینکه رادیکال و انقلابی.^[۶] در نتیجه می‌توان تصور کرد که جنبشی اجتماعی سالیان سال به‌صورتی اصلاح‌طلبانه تداوم یابد و هیچ‌گاه حالت انقلابی به خود نگیرد و برعکس، می‌توان جنبش اجتماعی دیگری را فرض کرد که طی حیات خود رادیکال گردد و حالت انقلابی یابد. در هر دو حالت جنبش اجتماعی در جست‌وجوی تغییر و تحول است، ولی در یکی با اصلاح و در دیگری با شورش یا انقلاب به دنبال این تغییرات هستند.

ب) جنبش دانشجویی به مثابه بخشی از جریان روشنفکری

اگر روشنفکری را شأن و منزلتی اجتماعی تصور کنیم که در درون خود گروه‌ها، قشرها و طبقات اجتماعی مختلفی را در بر می‌گیرد، قطعاً دانشجویان یکی از این گروه‌های اجتماعی خواهند بود. در نتیجه چنین فرضی، قواعد حاکم بر رفتارهای روشنفکری و روشنفکران بر رفتارهای فردی یا فعالیت جمعی دانشجویان نیز تعمیم خواهد یافت. در این حالت جنبش دانشجویی به مثابه زیرمجموعه‌ای از جنبش روشنفکری مطالعه می‌شود. ژس پانسکی شصت تعریف مختلف از روشنفکران را بررسی کرده است. این تعریف‌ها را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد: در دسته اول به‌طور کلی روشنفکران کسانی هستند که در خلق ارزش‌های غایی و تغییرناپذیر در زمینه حقیقت، زیبایی و عدالت سهم دارند. دسته دوم، روشنفکران مبلغان عقاید، بنیان‌گذاران ایدئولوژی‌ها و نقادان وضع موجود به شمار می‌آیند. در تعاریف دسته سوم، از نظر جامعه‌شناختی روشنفکران قشری اجتماعی از طبقه متوسط جدید تلقی می‌شوند که در توسعه و پیشبرد فرهنگ جامعه نقش دارند.^[۷]

روشنفکران به طور کلی، در جایگاه «ذهن» جامعه، خواه ناخواه با ساخت قدرت سیاسی مواجهه می‌شوند و اغلب میان این دو تعارضاتی رخ می‌نماید. ذهن و اندیشه با قدرت سیاسی به‌ندرت در می‌آمیزد. قدرت نمی‌تواند در درازمدت کارگزار اندیشه آزاد باشد و وقتی هم ذهن و اندیشه پیرو قدرت سیاسی شود معنی خود را از دست می‌دهد. روشنفکر کسی است که «برای اندیشه و فکر زندگی می‌کند. دلبستگی او به زندگی فکری شباهت بسیاری به دلبستگی مذهبی دارد».^[11]

در سنت روشنفکری، اصول ذیل مشهود است: ۱- روشنفکر سیاسی معمولاً بیرون از سیاست و ساخت قدرت سیاسی حاکم است. روشنفکران خود را موظف به نقادی، موضع‌گیری و جانب‌داری می‌دانند، ولی نه جانب‌داری از حزب یا گروه خاص و عنوان‌دار؛ ۲- روشنفکر دائماً در حال تردید و به بیانی شفاف‌ترین امید و شور و شوق، از یک‌طرف، و بدگمانی و بی‌اعتمادی، از سوی دیگر، است؛ ۳- او مبارزی است که با عقب‌ماندگی، جهل و خرافه ستیز دائمی دارد و برای توسعه، رشد و نوسازی می‌کوشد. ۴- روشنفکر منتقد است و با نقد وضع موجود، اعم از وضع فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و...، سودای تغییر، تحول و دگرگونی مثبت را در سر می‌پروراند؛ ۵- او به نام آینده و تجدد، سنت‌ستیز یا سنت‌شکن است؛ ۶- روشنفکران به نام تسهیل ترقی و پیشرفت و به نام علم و خرد به لزوم جدایی امور دینی از امور دنیوی باور دارند و به همین جهت آنها را سکولار می‌خوانند؛ ۷- روشنفکران بر مفاهیمی پافشاری می‌کنند که مفاهیم کلیدی مطالبات روشنفکری محسوب می‌گردد؛ مفاهیمی نظیر راسیونالیسم (خردگرایی)، اومانیسیم (انسان‌گرایی)، آزادی (خصوصیات آزادی فکر و اندیشه)، برابری، حقوق بشر و...

به این ترتیب جنبش دانشجویی بخشی از جنبش روشنفکری است که در مسیر تحصیلات عالی قرار گرفته‌اند و بسیاری از ویژگی‌های روشنفکری یادشده را دارند. جنبش دانشجویی برای نابود کردن جنبه‌های نابسامان وضع موجود بسیار مناسب است، ولی توانایی لازم برای تحقق اهداف والا یا حتی تعریف این اهداف را ندارد؛ به همین دلیل آنان بیشتر تحت تأثیر جریان‌های اصلی و مادر روشنفکری عمل می‌کنند و توزیع‌کنندگان و مروّجان اندیشه‌های روشنفکران محسوب می‌شوند. در نتیجه جنبش دانشجویی معمولاً فقط یکی از نیروهای عمل‌کننده یا جنبش نهضتی فراگیرتر است که در آن اغلب، روشنفکران طراح و هدایت‌گرند. در سلسله مراتب سازمانی جنبش‌های عمومی، جنبش دانشجویی حلقه واسط و میانی محسوب می‌گردد که پل ارتباطی میان توده‌های ناراضی و رهبران جنبش است. به علاوه جنبش دانشجویی حلقه عمل‌گرا و فعال و نه منفعل این جنبش نیز است. شاید به همین دلیل باشد که جنبش‌های دانشجویی تمام‌کنندگان خوبی نیستند، یا اصلاً تمام‌کننده نیستند، بلکه بیشتر تشدیدگرند. شاید بتوان ادعا کرد که جنبش‌های دانشجویی حتی آغازگر نیستند، آنها بیشتر محرک خوبی هستند تا جنبش و حرکت آغازشده را شدت بخشند و اوج دهند. البته گاه جنبش‌های دانشجویی به‌جای اینکه ابزار احزاب و جریان‌های سیاسی باشند خود پدیدآورنده هم می‌شوند که این پدیده نادری است.^[12]

ج) جنبش دانشجویی به‌مثابه جریانی برخاسته از طبقه متوسط جدید

صاحب‌نظران نوسازی همچون پروفیسور جان جانسون (John Johnson)، موربرگر (Morroe Berger)، مانفرد هالپرن (Manfred Halpern)، رافائل پاتائی (Raphael patai)، چارلز عیسوی (charles issawi)، پی. ام. هلت (P. M. Holt)، تی. کیلیونگ (T. Cugler young)، جیمز بیل (James Allan Bill) و ساموئل هانتینگتون طبقه متوسط جدید را در کشورهای درحال توسعه به نوعی موتور اصلی و راهبر توسعه و نوسازی و در نتیجه تحول‌خواه و تحول‌آفرین و حتی انقلابی می‌دانند. به نظر اینان، طبقه متوسط جدید، در رهبری و به راه انداختن جنبش‌های اجتماعی سیاسی در جوامع درحال توسعه، مؤثر و تعیین‌کننده است. مانفرد هالپرن طبقه متوسط جدید را عامل تغییرات اجتماعی در کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران می‌داند. او طبقه را براساس تأثیری که در جامعه دارد تعریف کرده و گفته است: «هر طبقه را باید در زمینه نقش سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که در روند تغییر اجتماعی ایفا می‌نماید، تعریف کرد».^[13]

هالپرن منطقه مراکش تا پاکستان را در انقلاب عمیقی می‌بیند و معتقد است که کوشیده است علل و خصلت‌های این انقلاب را بیان کند. او طبقه متوسط جدید را به‌مثابه نیروی انقلابی با ثبات دانسته است. این طبقه، مدیران، مجریان، معلمان، مهندسان، خبرنگاران، اندیشمندان، دانشجویان، حقوق‌دانان یا افسران ارتش را شامل می‌شود. به نظر هالپرن، رهبری در تمام خاورمیانه به‌طور فزاینده‌ای در دست این طبقه متوسط جدید است. او معتقد است خاورمیانه، قبل از آنکه وارد دوره ماشین بشود، به دوره جدید اداری منتقل شده است. طبقه متوسط جدید در خاورمیانه قدرت خود را به کار می‌گیرد نه برای اینکه از نظام و مالکیت دفاع کند، بلکه می‌خواهد آنها را ایجاد کند. این وظیفه انقلابی این طبقه است.^[14]

به اعتقاد جیمز بیل، یکی از نیروهای اجتماعی جدیدی که ساختار سنتی کشورهای درحال توسعه را به‌شدت به مبارزه طلبیده، طبقه متوسط جدید است. این طبقه، یک طبقه متوسط غیر بورژوازی است که اعضایش خود را بیشتر از طریق عمل و خدمات، با دیگران مرتبط می‌دانند تا از طریق ثروت

مادی یا روابط شخصی. اعضای این طبقه در مشاغل تخصصی، فنی، فرهنگی، روشنفکری و اداری شاغل اند و معلمان، استادان، دانشجویان، تکنوکرات‌ها، مهندسان، پزشکان، نویسندگان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، دیوان‌سالاران و افسران ارتش میان‌رتبه را در بر می‌گیرند. جیمز بیل اعضای طبقه متوسط جدید را به چهار گروه سربزیران (the followers)، مدافعان نظام (the maneuverers)، تکنوکرات‌ها (the technocrats) و رادیکال‌ها یا مخالفان سرسخت (the uprooters) تقسیم کرده است. در تحلیل جیمز بیل، رادیکال‌ها یا مخالفان سرسخت در واقع همان روشنفکران هستند. روشنفکران به معنای خاص نه تنها کسانی که دست‌اندرکار خلق یا انتقال آثار فرهنگی‌اند، بلکه کسانی هستند که در برابر نظام می‌ایستند و با آن مبارزه می‌کنند یا حداقل از نظام انتقاد می‌نمایند. آنان از میان نویسندگان، هنرمندان، معلمان، استادان و دانشجویان اند و نسبت به گروه‌های دیگر از خود بیگانه‌ترند و انسجام کمتری دارند.^[14]

به اعتقاد ساموئل هانتینگتون نیز از میان همه بخش‌های طبقه متوسط، روشنفکران و دانشجویان بیش از همه به خشونت و انقلاب گرایش دارند. اساساً روشنفکر انقلابی پدیده‌ای به راستی سراسری در جوامع دستخوش نوسازی به‌شمار می‌آید. در نظریه انقلاب هانتینگتون، شهرکانون مخالفت در درون کشور است، طبقه متوسط کانون مخالفت در درون شهر است، روشنفکران فعال‌ترین گروه مخالف در میان طبقه متوسط است و دانشجویان منسجم‌ترین و کارآمدترین انقلابیان در میان روشنفکران هستند. به این ترتیب دانشجویان پر تحرک‌ترین نیروهای انقلابی و هسته اصلی و مرکزی مبارزات انقلابی در جوامع در حال توسعه‌اند.^[15] به نظر هانتینگتون شدیدترین، منسجم‌ترین و شورشی‌ترین مخالفت با حکومت موجود را باید در دانشگاه‌ها جست؛ زیرا اگر فقط یک شکاف در میان همه کشورهای دستخوش نوسازی وجود داشته باشد، آن شکاف همان شکاف میان حکومت و دانشگاه است. اگر کاخ ریاست جمهوری را نهاد اقتدار بدانیم، ساختمان اتحادیه دانشجویی را نیز باید نهاد شورش به‌شمار آوریم.^[16]

به این ترتیب جنبش دانشجویی، در جایگاه جنبشی اجتماعی، اولاً مجموعه‌ای از دانشجویان را شامل می‌شود که به‌صورت داوطلبانه حرکتی جمعی را برای ایجاد تغییر و تحول در دانشگاه و جامعه سامان می‌دهند. آنان در این حرکت جمعی خویش ممکن است تغییراتی از نوع فرهنگی، ارزشی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را تعقیب نمایند؛ ثانیاً: جنبش دانشجویی فعالیتی جمعی برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های مشترک به‌شمار می‌رود. این کوشش جمعی بیشتر بر شبکه‌های تعامل غیررسمی میان دانشجویان و گروه‌ها و احیاناً سازمان‌های دانشجویی بنا شده است. هویت جمعی دانشجویی، در کنار باورها و تعلقات خاطر مشترک، به جنبش دانشجویی انسجام و همبستگی لازم برای حرکت جمعی سیاسی مؤثر و کارآمد را اعطا می‌کند. جنبش اجتماعی دانشجویی، همچون سایر جنبش‌های اجتماعی دیگر، با وارد شدن در حوزه منازعات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... تغییرات تند سیاسی، فرهنگی، اجتماعی را مطالبه می‌کند و همین امر رابطه مخالفت و نزاع‌آمیزی میان آنان و دولت و حکومت و نیز بعضی از گروه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی ایجاد می‌نماید؛ ثالثاً جنبش دانشجویی تابع قبض و بسط یا فراز و فرودهای فضای گفت‌وگویی و جریان روشنفکری هر جامعه در هر دوره‌ای است. دانشجویان جنبش دانشجویی، یعنی تحصیل‌کردگان جوان جامعه، همچون سایر اعضای بدنه روشنفکری جامعه، با دارا بودن دغدغه‌های انسانی، ارزشی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، به موضع‌گیری و اظهار نظر درباره مباحث و مسائل حساس جامعه خویش و نیز جامعه جهانی اقدام می‌نمایند. آنان نیز نسبت به بود و نبودهای جامعه خویش و نیز جامعه جهانی حساسیت نشان می‌دهند. ظلم و فقر در کنار استثمار، استعمار و استبداد دائمی برانگیزاننده جنبش‌های دانشجویی بوده است. دانشجویان جنبش دانشجویی، در جایگاه قشری روشنفکر، تحصیل‌کردگانی متعهد هستند که از کنار هیچ مسئله اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به‌سادگی نمی‌گذرند. به علاوه جنبش دانشجویی، در جایگاه بخشی از اعضای رادیکال طبقه متوسط جدید، نه تنها نیرویی تحول‌خواه و تغییرساز، بلکه مجموعه انقلابی اصیلی محسوب می‌شود.

مفهوم و ماهیت جنبش دانشجویی

اساساً جنبش دانشجویی، پدیده‌ای خاص در جوامع امروزی است و با کوشش جمعی گروهی دانشگاهی برای پیشبرد نوعی دگرگونی در جامعه تعریف می‌شود. بنابراین، این جنبش حرکت و جنبشی اجتماعی به حساب می‌آید.

در بررسی علل و عوامل اصلی تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر جامعه عواملی به نام دانشگاه و دانشگاهیان در رده‌های نخستین قرار خواهند گرفت؛ به‌ویژه در کشورهای در حال توسعه دانشگاه، در جایگاه «مرجع تأمین نیازهای نظری یک جامعه برای پیشرفت» و «پنجره‌ای به سوی بیرون»، اهمیتی دوچندان دارد. این کارکرد سرنوشت‌ساز دانشگاه‌ها، بیش از هر چیز دیگر، مرهون حضور دانشجویان در این مراکز و توانایی‌های آنها است؛ به بیان دیگر، نسل جوان دانشجو را می‌توان یکی از قشرهای مؤثر جامعه در جهت‌دهی به سیر تحولات سیاسی-اجتماعی دانست. این واقعیت انکارناپذیر، پیش از هر چیز دیگر، برخاسته از ویژگی‌های این قشر اجتماعی است. «آرمان‌خواهی و حق‌جویی» و «دوری از مصلحت‌طلبی»

دو ویژگی عمده نسل جوان دانشجوی است که در کنار بهره‌گیری از شور و نشاط جوانی و نیز فراغت بال بیشتر نسبت به سایر قشرهای جامعه، سبب کارایی این قشر مهم اجتماعی شده است. نگاهی به پیوند سیر تحولات اجتماعی ایران با فرازونشیب‌های جنبش دانشجویی در دهه‌های گذشته بیش از هر چیز دیگر گواهی بر این مدعاست.

پویایی و پیشرفت جنبش دانشجویی، به لحاظ ماهیتی، به رشد همگانی چهار عامل ذیل منوط است: ۱- انگیزش اجتماعی: در این مرحله جنبش نیازمند مطرح نمودن مطالب و دغدغه‌های عمده اجتماعی است که مقدمه و زمینه انتقاد، اصلاح و انقلاب را فراهم می‌آورد. هرگاه این اوضاع با احساس بی‌عدالتی اجتماعی توأم گردد، انگیزش‌های به‌وجود آمدن جنبش اجتماعی شدت بیشتری می‌یابد؛ ۲- احساس عمومی: برای تبدیل هر حرکتی به احساسی پیوسته و مشترک، جنبش ناگزیر از تشکیل واحدهای کوچک، غیرمتمرکز و مبتنی بر روابط غیررسمی است تا بتواند توده‌های پراکنده را، که عمدتاً در حد رفتار عامه عمل می‌کنند، به صورت گروه‌هایی به‌هم‌پیوسته و متحد درآورد تا در برابر مسائل نیز، به طور عادی، احساس مسئولیت عاطفی کند؛ ۳- تعهد و وحدت: در این حالت لازم است جنبش اجتماعی نوعی از گرایش‌های اعتقادات مذهبی و مکتبی را، در جهت معتقد کردن افراد به جنبش در خود، رشد دهد، تا بتواند در برابر خطرها و نامالایمات، خود را همچنان متحد نگاه دارد؛ ۴- تمایز ساختی - کنشی با احزاب سیاسی: دکتر حسین بشیریه، در بحث ساختار جنبش دانشجویی، بر تمایز میان جنبش دانشجویی و حزب سیاسی تأکید کرده است. به اعتقاد او، شأن و نزول و کارویژه جنبش‌های دانشجویی و احزاب سیاسی متفاوت است. احزاب سیاسی سازمان‌هایی هستند که برای به‌دست آوردن قدرت می‌کوشند به هر شکل، با کم‌رنگ کردن اصول ایدئولوژیک فرد و گروه‌ها، طبقات مختلف را به خود جلب کنند؛ بنابراین احزاب سیاسی متعلق به حوزه «سیاست‌اند، درحالی‌که به‌نظر می‌رسد جنبش‌های دانشجویی متعلق به حوزه جامعه، یعنی جامعه مدنی و عرصه عمومی، هستند و کارویژه آنها طبعاً متفاوت است. هدف اصلی جنبش‌های دانشجویی باید متنوع‌تر کردن حوزه سیاسی جامعه از طریق مباحثه دموکراتیک باشد.^[۱۷]

تاریخچه جنبش دانشجویی در ایران

الف) قبل از انقلاب اسلامی:

۱- در عصر پهلوی اول: هر چند تأسیس دانشگاه در ایران به سال ۱۳۱۳ باز می‌گردد، با توجه به حاکمیت استبداد رضاخانی در این برهه زمانی و غیرممکن بودن بروز و ظهور حرکت‌های اجتماعی و نیز ممکن نبودن دستیابی بخشی از طبقه‌های متوسط و پایین جامعه به تحصیلات عالی و انحصار این حق به نخبگان و طبقه‌های وابسته به حاکمیت، عملاً در این دوره از تاریخ ایران، حرکت‌های جدی دانشگاهی و دانشجویی هماهنگ با فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی به چشم نمی‌خورد. با وجود این، در سال‌های پایانی دولت مطلقه پهلوی اول بعضی از اقدامات و اعتراضات محدود صنفی شکل گرفت که بیشتر مربوط به گروه ۵۳ نفر موسوم به «گروه ارانی» بود. این عده نیز به دلیل تمایلات آشکار مارکسیستی عملاً نتوانستند نفوذ چندان موفقی در جامعه داشته باشند و سرانجام با دستگیری و سرکوب شدید این گروه در سال ۱۳۱۷ تمام فعالیت‌های سیاسی و حتی صنفی دانشگاه متوقف و رکودی کامل بر دانشگاه‌ها حکمفرما شد.^[۱۸]

۲- در عصر پهلوی دوم: شکل‌گیری جنبش دانشجویی در این مقطع از تاریخ را باید با توجه به چند ویژگی مهم این دوره بررسی کرد: الف) فراهم شدن شرایط برای حضور طبقات متوسط و پایین جامعه در دانشگاه: همان‌گونه که اشاره شد، انحصار حق تحصیلات عالی به نخبگان و وابستگان به نظم سیاسی مستقر، یکی از عوامل مهم رکود حرکت‌های دانشجویی در دوران حکومت پهلوی اول بود. پس از تحکیم ساخت مطلقه پهلوی دوم، به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، با توجه به گسترش مراکز آموزش عالی و نیز سرازیر شدن ثروت حاصل از افزایش قیمت نفت به جامعه، راه برای ورود طبقات فرودست جامعه به دانشگاه هموارتر گشت. ورود به دانشگاه برای این قشر از مردم ایران به مثابه گشایش دریچه‌ای به سوی واقعیت‌های تلخ حاکم بر جامعه استبدادزده ایرانی بود. مشاهده فقر، فساد، تبعیض و بی‌عدالتی، وجود فاصله‌های شگفت‌انگیز طبقاتی در جامعه و استبداد حاکم و سرکوب شدن هرگونه اعتراض به وضع موجود توسط نیروهای رژیم، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد، همه‌وهمه در کنار خاستگاه اجتماعی این قشر دانشگاهی و وابستگی اکثر آنان به قشرهای محروم جامعه و نیز شرایط و مقتضیات جوانی، مبارزه با رژیم را اساسی‌ترین اصل در سرلوحه فعالیت‌های جنبش دانشجویی در این دوره قرار دارد.^[۱۹]

ب) قرار گرفتن ایدئولوژی چپ (مارکسیستی) در جایگاه ایدئولوژی غالب برای مبارزه، در فضای گفتگومانی کشورهای درحال توسعه: هم‌زمانی این دوره از تاریخ ایران با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در جهان با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی، به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه، را می‌توان از عوامل مهم تأثیرگذار بر جهت‌دهی به جنبش دانشجویی دانست. اوج‌گیری این مبارزات به منظور رهایی از نظام سرمایه‌داری، حرکت آن

به سوی ایجاد جامعه بی طبقه و استقرار عدالت در جامعه و شباهت آرمان‌های آن با خواسته‌های جنبش دانشجویی ایران، حرکت‌های دانشجویی داخل را به سمت پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی و چپ‌گرا در جایگاه ایدئولوژی غالب برای مبارزه سوق داد. این حالت حزب توده را بر آن داشت تا از وضعیت موجود برای نفوذ در دانشگاه‌ها بهره‌برداری نماید.

این حزب توانست تا حدودی، با کمک فراگیر اتحاد جماهیر شوروی و با استفاده از شعارهای «جنبش جهانی کمونیسم»، کانون‌هایی چون «سازمان جوانان حزب توده» را برای جذب روشنفکران و دانش‌آموختگان به دست آورد. هدف اصلی حزب توده در دانشگاه‌ها طرح آموزه‌های سیاسی خاص در تأیید تئوری مارکسیسم و متعاقباً استفاده از ابزارهای دانشجویی کمونیست شده احتمالی بود. در نتیجه این تحولات، «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران»، که یکی از اولین تشکلهای دانشجویی کشور بود، تحت نفوذ حزب توده قرار گرفت. طولی نکشید که این سازمان به عضویت «اتحادیه بین‌المللی دانشجویان»، که کاملاً وابسته به بلوک شرق بود، درآمد و عملاً سازمان دانشجویان به ابزار حزب توده مبدل گشت که سرانجام پس از مواجهه دولت وقت و حزب توده، منحل شد و به فعالیت زیرزمینی روی آورد.

حاکمیت و مقبولیت ادبیات چپ، به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، و تأثیر آن بر مبارزات داخلی به حدی بود که در بسیاری از مواقع جریان‌های راست‌گرا را نیز، برای کسب مقبولیت در میان قشرهای مبارز و به‌ویژه دانشجویان و دانشگاهیان، به استفاده از این ادبیات در بازی‌های سیاسی ناچار می‌کرد. از دهه ۱۳۴۰ به بعد هسته‌های اصلی جنبش چریکی ایران، چه در سطح چپ – که به‌طور مشخص سازمان چریک‌های فدایی خلق بود – و چه در سطح مذهبی، مانند سازمان مجاهدین خلق، نیروهای عمده خود را از بدنه دانشگاه‌ها جذب می‌کردند. تأکید بر مبارزه مسلحانه و نیز طرح رهبرانی چون تروتسکی، مائو، چگوارا، کاسترو و... از نشانه‌های مهم تأثیرپذیری از این خط فکری بود. البته این ایدئولوژی و گفتمان، فقط بر نخبگان اجتماعی و جوامع دانشگاهی غلبه یافته بود و سایر قشرهای جامعه ایران، با توجه به خاستگاه دینی خود، با آن همراه نگشتند. این مسئله یکی از عوامل مهم توفیق نیافتن این جریان فکری در ایران بود.^[۱۱]

ج) مطرح شدن ایدئولوژی دینی به مثابه راهکاری برای فعالیت انتقادی – مبارزاتی: ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ را می‌توان دورانی مهم در تاریخ مبارزات ملت ایران دانست؛ زیرا بسیاری از معادلات جریان‌های فکری را تحت‌الشعاع خود قرار داد. قیام ۱۵ خرداد، که جریان کاملاً برخاسته از تفکر اسلامی، با غایت و هدفی دینی بود و از همه مهم‌تر رهبری آن در دست مرجعی دینی قرار داشت، توانست اکثر قشرهای جامعه ایران آن روز را با خود همراه سازد؛ به‌ویژه آنکه این حرکت نه تنها حرکتی علیه عوارض ظاهری جامعه بود، بلکه جنبشی بر ضد ریشه اصلی همه معضلات، یعنی استبداد و استعمار، به شمار می‌رفت. گستردگی قیام ۱۵ خرداد و همراهی اکثر مردم ایران با رهبران آن و نیز حوادث پس از آن و از سوی دیگر ناکامی ایدئولوژی چپ مارکسیستی در تحریک و تجهیز سایر قشرهای جامعه سبب شد ایدئولوژی دینی در میان جوامع دانشگاهی راهکاری مناسب برای مبارزه تلقی شود و به آن توجه گردد. خصلت انقلابیگری ایدئولوژی چپ در کنار قابلیت ایدئولوژی دینی در بسیج توده‌های مردمی سبب شد شاخه‌ای از جریان دانشجویی و روشنفکری آن روز راه سومی را برای مبارزه برگزینند که «اسلام مارکسیستی» نام گرفت. ناگفته پیداست که به علت تضاد ریشه‌ای این دو مکتب، این پیوند دوامی نمی‌یافت و التقاط فکری کمترین ثمره این پیوند غیرمنطقی بود. سرکوب شدن تمامی حرکت‌های مسلحانه برخاسته از جریان چپ توسط رژیم حاکم، به‌ویژه در اوایل دهه ۱۳۵۰، گرایش به سوی تفکر دینی را در جوامع دانشگاهی افزون‌تر ساخت. ظهور متفکران دینی همچون آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله مفتح، آیت‌الله سید علی خامنه‌ای و... در جوامع دانشگاهی و برقراری پل‌های ارتباط میان حوزه و دانشگاه در این برهه بر پرباری این گرایش افزود. در این میان تأثیر کسانی چون دکتر شریعتی بسیار تأمل‌برانگیز است. تفکرات دکتر شریعتی را بی‌شک می‌توان یکی از عوامل مؤثر در سوق دادن جوامع دانشگاهی به سوی تفکر دینی دانست.^[۱۲]

به‌رغم طرح اسلام ایدئولوژیک از سوی دکتر شریعتی، فقر آموزه‌های وی برای دوران حاکمیت اندیشه دینی، شاگردان و پیروان او را، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مسند فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی قرار گرفته بودند، با پرسش‌ها و تردیدهای فکری جدی مواجه ساخت، به‌طوری که عده‌ای از آنان را از همراهی با نظام و حاکمیت دینی بازداشت و بستر لازم را برای گرایش یافتن آنان به دروازه اندیشه‌های غربی و غیردینی فراهم نمود.

با این همه سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ اوج باروری جنبش دانشجویی در ایران است. سال ۱۳۳۲ دوره‌ای تعیین‌کننده در سیاسی شدن دانشگاه‌هاست. این سیاسی شدن به معنای آن است که قشر نوگرای جامعه ایران و طبقات جدید و مدرن، که در نتیجه توسعه سرمایه‌داری در دوره پهلوی، به‌وجود آمده بودند، به شکل هسته اعتراضی در دانشگاه‌ها، نسبت به وضع معترض بودند و نکته جالب آن است که این گروه‌ها، از یک‌طرف، خودشان زاینده برنامه‌های حکومت پهلوی، از جمله تشکیل طبقه متوسط جدید، تأسیس دانشگاه‌ها و... بودند و قاعدتاً باید خود را مدیون آن می‌دانستند، ولی از

سوی دیگر آنان به نیروی اعتراضی رو به گسترش در دانشگاه‌ها تبدیل شدند. این امر از نوعی تناقض ایدئولوژیک در برنامه‌های توسعه حکومت پهلوی حکایت می‌کند؛ تناقضی که رژیم پهلوی هرگز موفق نشد آن را درک و حل کند.

مطالعه تاریخچه جنبش دانشجویی در قبل از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که این جنبش بیش از هر چیزی تابع سه جریان چپ (مارکسیستی)، ملی‌گرایی و اسلام‌گرا بوده است. با این حال هر چه از فضای دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ به طرف دهه ۱۳۵۰، نزدیک‌تر می‌شویم، حضور جریان مذهبی در فعالیت‌های دانشجویی، ملموس‌تر می‌شود.

در یک جمع‌بندی کلی، جنبش دانشجویی، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، صرف‌نظر از خاستگاه‌های فکری آن، به دنبال مبارزه با استبداد، استعمار و استکبار و تلاش برای برقراری نظام عدالت اجتماعی بود. ظهور روزهای درخشانی چون ۱۶ آذر و ۱۳ آبان در کارنامه جنبش دانشجویی، در این مقطع تاریخی، مدیون این آرمان‌گرایی نسل جوان دانشجو بوده است؛ هر چند به دلیل اینکه قشر دانشگاهی آگاهی و شناخت دقیقی از فرهنگ خودی نداشت، در بسیاری از مواقع، این جنبش با ناکامی‌هایی مواجه شد.

ب) پس از انقلاب اسلامی:

۱- از پیروزی انقلاب اسلامی تا آغاز جنگ تحمیلی: پیروزی انقلاب اسلامی روحی جدید در کالبد جریان‌های مخالف ساخت سیاسی پهلوی دوم دمید و حتی بسیاری از جریان‌های فکری و سیاسی را، که در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ توسط رژیم سرکوب شده بودند، به صحنه منازعات سیاسی کشانید و بدیهی بود که بسیاری از این جریان‌ها، به علت تضاد ریشه‌ای نظام و حاکمیت دینی با مبانی فکری آنها، به مخالفت و مواجهه با این نظام روی آوردند. تدوین قانون اساسی برخاسته از متون دینی و گنجاندن اصولی همچون «ولایت فقیه» در آن همچون جرقه‌ای این مخزن باروت را به آتش کشید و عرصه منازعات فکری را به عرصه مبارزات سیاسی و مسلحانه با نظام اسلامی مبدل نمود. در این میان دانشگاه نیز، متأثر از فضای سیاسی کشور و نیز با توجه به سوابق جریان‌های پرورده در خود، از آتش این خرمن در امان نماند. رویارویی فیزیکی، ایجاد درگیری‌های مسلحانه در دانشگاه‌ها و تبدیل دانشگاه به تربیون و پایگاه سیاسی احزاب و گروه‌ها حاصل این تأثیر بود. هر چند انقلاب فرهنگی و وقوع جنگ تحمیلی دامنه این منازعات را به‌طور مقطعی برچید، در خشکاندن ریشه‌های این جریان‌ها و بازیچه قرار گرفتن دانشجویان چندان موفق نبود. یکی از حوادث مهم این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی و جنبش دانشجویی، تسخیر لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام (ره)، بود که اقدامی مهم در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌رود.

«دفاع از انقلاب و نظام، پاسداری از دستاوردهای انقلاب، مبارزه با امپریالیست شرق و غرب» گفتمان مسلط جنبش دانشجویی در سال‌های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی بود.

۲- مقطع جنگ تحمیلی، رکود یا اوج جنبش دانشجویی: آغاز جنگ تحمیلی همراه آموزه‌های ارزشی ایثار، جهاد و شهادت، دانشجویان را بیش از هر قشر دیگری، به صحنه آورد. هر چند در این دوران تحت تأثیر شرایط جنگی و نیز رکود منازعات سیاسی، حرکت‌های دانشجویی در عرصه سیاسی نمود چندانی نداشت، حضور جوانان در میدان‌های جنگ تعیین‌کننده بود؛ به بیان دیگر، در این مقطع بیشترین جلوه جنبش دانشجویی در عرصه‌های دفاع از انقلاب اسلامی تجلی یافت که بهترین نمود بیداری دانشجویان بود. در این مقطع، گفتمان جنبش دانشجویی عدالت‌خواهی از موضع چپ‌گرایانه و رویکرد ایدئولوژیک - دینی، و نماینده رسمی و سخنگوی اصلی جنبش «دفتر تحکیم وحدت یا همان اتحادیه‌های انجمن‌های اسلامی دانشجویان» بود.^[۱۳]

۳- پس از جنگ تحمیلی تا خرداد ۱۳۷۶: در این دوره، که از سال ۱۳۶۷ آغاز شد و تا خرداد ۱۳۷۶ ادامه یافت، از موضع چپ‌گرایانه جنبش دانشجویی به شدت کاسته شد، اما گرایش‌های انتقادی به حکومت و علاقه‌مندی به مسائل صنفی افزایش یافت؛ به عبارت دیگر پس از جنگ تحمیلی و به‌ویژه با آغاز دهه ۱۳۷۰، نظام اسلامی در معرض پاسخگویی به مطالبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه قرار گرفت و به دنبال آن دانشگاه نیز، در جایگاه یکی از بازوهای سازندگی، از این مطالبات بی‌نصیب نماند. ناهمخوانی نظام آموزشی حاکم بر دانشگاه‌ها با فرهنگ خودی و به دنبال آن آشنایی عمیق نداشتن دانشگاه - که مبانی آن در عصر پهلوی پی‌ریزی شده بود - از روح و تفکر دینی، فقر فکری دانشگاهیان را در لحاظ نمودن مبانی تفکر دینی در عرصه برنامه‌ریزی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آشکار نمود و از همه مهم‌تر به دلیل تأسیس حکومت اسلامی برای اولین بار در تاریخ ایران و نبود مشابهی برای آن طی تاریخ این مرز و بوم، دانشگاه از دادن پاسخی متناسب با فرهنگ بومی و ایدئولوژی حاکم بر نظام دینی بازماند. ظهور تفکرات تکنوکرات در عرصه سازندگی بیش از هر چیز حاصل این فقر فکری بود. در این میان، گفتمان لیبرال‌دموکراسی غربی،

که با روح نظام آموزشی دانشگاه‌های ایران سختی بسیار داشت، به منزله گفتمان پاسخگو به نیازهای جامعه، پا به عرصه دانشگاه نهاد. در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی نیز این مکتب، که با زوال بلوک شرق در جهان حیاتی دو چندان یافته بود، با ایجاد جریان‌هایی، در سوق دادن مطالبات دانشجویی به سوی خواسته‌های متناسب با روح این تفکر، یعنی استقرار دموکراسی به شیوه غربی، تضعیف هژمونی آموزه‌های دینی و...، بسیار تأثیرگذار بود. به علاوه جو حاکم بر دوران سازندگی و توجه کافی نکردن به مسائل سیاسی و فرهنگی نیز بستر مناسبی برای رشد این جریان‌ها فراهم نمود. دفتر تحکیم وحدت در این دوره آشکارا از مواضع مجمع روحانیون مبارز حمایت می‌کرد. البته در این دوران سخنگویان و نمایندگان دیگری نیز وارد عرصه فعالیت دانشجویی شدند و انحصار و سیطره دفتر تحکیم وحدت شکسته شد.

«جامعه اسلامی دانشجویان»، «بسج دانشجویی» و «تشکل دانشجویی با رهبری طبرزدی» سه تشکل دانشجویی بودند که در این دوره پا به عرصه حیات سیاسی گذاردند و هر یک تأثیراتی بر جنبش دانشجویی گذاردند، اما در این میان بی‌شک تشکل دانشجویی حشمت‌الله طبرزدی اهمیت ویژه‌ای دارد. در آن زمان این تشکل تأثیر بسزایی در شکستن سیطره دفتر تحکیم وحدت داشت و حامی بزرگی برای حاکمیت و دولت بود. برای نخستین بار همین تشکل و نشریه آن بود که از واژه امام خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی استفاده کرد، اما زمانی نگذشت که به دلیل تفکر التقاطی و رفتار رادیکالی، این تشکل در برابر حاکمیت و دولت ایستاد و سر از زندان در آورد که داستان آن فرصت و مجالی جداگانه می‌طلبد.

۴- پس از دوم خرداد ۱۳۷۶: بی‌تردید دوره چهارم را، که از ۱۳۷۶ آغاز شد و تا ۱۳۸۴ ادامه داشت، باید دوران مهمی در عرصه فعالیت

سیاسی جنبش دانشجویی، به‌ویژه در انتخابات، دانست.

دوم خرداد ۱۳۷۶ فصل نوینی از تاریخ انقلاب اسلامی ایران را رقم زد. در پیدایش دوم خرداد، صرف نظر از چگونگی مبانی شکل‌گیری آن،

نمی‌توان سهم مؤثر جنبش دانشجویی را انکار نمود.

«نباید تردید کرد که ریاست‌جمهوری سید محمد خاتمی و تبدیل او به چهره‌ای کارزماتیک فرآیندی مشخص یا حزبی نبود. اگر نبود تحلیل‌های مجاهدین انقلاب اسلامی، اگر نبود بدنه اجتماعی دفتر تحکیم وحدت، اگر نبود برنامه‌ریزی ستادی و رسانه‌ای کارگزاران سازندگی، اگر نبود چانه‌زنی‌ها و سخنوری‌های متعهدانه رهبران روحانیون مبارز، اگر نبود نظریه‌پردازی‌های روشنفکران دینی و اگر نبود آرای تک‌تک شهروندانی که به خاتمی رأی دادند، او هرگز رئیس‌جمهور نمی‌شد.»^[۱۱]

دوم خرداد بستر مناسبی را برای عرض اندام جریان‌های مختلف فکری و ظهور احزاب و گروه‌های سیاسی فراهم کرد و انتظار آن بود که این تضارب آرا زمینه را برای یافتن راهکارهای متناسب با فرهنگ ایرانی - اسلامی در مسیر رفع معضلات جامعه بگشاید، اما با وجود این بعضی از تمامیت‌خواهی‌ها و انحصارگرایی‌ها در کنار سوء تدبیرها این فرصت مناسب را به میدان مناظرات سیاسی و تسویه حساب‌های گروهی مبدل ساخت و باز همچون گذشته دانشگاه را از این تحفه «جامعه مدنی» نوین، بی‌بهره نهاد. سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۴ را می‌توان دوران اوج بهره‌گیری جریان اصلاح‌طلب از فعالیت‌های دانشجویی دانست. طرح «پایه‌نظام‌سازی» از دانشجویان برای احزاب مختلف سیاسی، و به تشنج کشیدن دانشگاه‌ها از پی هر غوغای سیاسی از برنامه‌های اصلی این سالیان بود و متأسفانه جنبش دانشجویی نیز با فراموشی حوادث تلخ گذشته بر این فرایند مهر تأیید نهاد. حادثه کوی دانشگاه تهران در سال ۱۳۷۸ و حوادث جاری پس از آن معلول نگاهی این‌چنینی به دانشگاه و دانشجو بود. هرچند رکود حاکم بر فعالیت‌های دانشجویی پس از سال‌های ۱۳۷۸ و ۱۳۷۹، بیانگر سرخوردگی دانشجویان از فعالیت‌های سیاسی و احزاب و گروه‌های مختلف است، به‌نظر می‌رسد ریشه‌های اصلی حوادث گذشته همچنان در دانشگاه‌ها باقی مانده است. تلاش برای به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها، ایجاد درگیری‌های تصنعی یا واقعی توسط هر گرایش سیاسی، برهم زدن جو دانشگاه‌ها و... همگی نشان‌دهنده جریانی پنهان است که می‌کوشد بار دیگر برای قدرت‌نمایی در معادلات سیاسی، جنبش دانشجویی را، در لوای دو قطبی نمودن‌های کاذب، برای اهداف و منافع خود هزینه کند. آنچه بر جنبش دانشجویی ایران گذشته و آنچه فراروی اوست این حقیقت را به‌خوبی نشان می‌دهد که تا زمانی که «جنبش دانشجویی» به «بیداری دانشجویی» بدل نگردد، به‌رغم قدرت تأثیرگذاری آن بر تحولات در هر زمان، امکان انحراف و بازیچه قرار گرفتن آن وجود دارد؛ زیرا واژه «جنبش» دربردارنده مفهوم تحرک توأم با انتقاد و اعتراض همیشگی است که در زمان‌های مختلف، بنا به افت و خیز آن، زمینه سوءاستفاده گروه‌ها را هم فراهم می‌کند، درحالی‌که واژه «بیداری» مخالفت یا موافقت متناسب با هر زمان و توأم با آگاهی را با خود به همراه دارد. درک نکردن معنای واقعی دانشگاه اسلامی و برنامه سیاسی‌سازی دانشگاه‌ها، ناآشنایی دانشجویان با فرهنگ ایرانی - اسلامی و معضلات واقعی جامعه و در یک کلمه همراه نبودن شور و شعور در فعالیت‌های سیاسی را می‌توان اصلی‌ترین ریشه‌های انحراف در مقاطع مختلف حیات جنبش دانشجویی ایران دانست. دور شدن از آرمان‌ها و تکیه ناخودآگاه بر تأمین منافع احزاب، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی، به جای کشف حقایق، از دیگر آفات جنبش دانشجویی ایران بوده است.

پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، بعضی از جریانات سیاسی، برای چانه‌زنی‌های سیاسی‌شان، نیازمند فشار از پایین بودند و به دلیل نداشتن پایگاه اجتماعی - مردمی، دانشگاه را محل تاخت و تاز خود کردند. در کشور ما راهبرد تبدیل دانشگاه به ابزار احزاب را بعضی از جریانات سیاسی به شدت دنبال می‌کنند؛ هرچند این راهبرد نتیجه‌ای جز رکود علمی و خمودگی سیاسی دانشگاه‌ها نداشته است و نخواهد داشت.

واقعیت آن است که دفتر تحکیم وحدت در این دوره، که مشابهت‌هایی با دوره اول در سال‌های آغازین انقلاب داشت، در همراهی، همفکری و هم‌رأیی با جریان اصلاحات مانند ماشین رأی‌سازی کار کرد. بخش اعظم میزگردهایی که برای به مبارزه طلبیدن رقیبان سیاسی و اشاعه گفتمان اصلاحات در دانشگاه‌ها و سراسر کشور برگزار شد مرهون برنامه‌ریزی و کار تشکیلاتی گسترده دفتر تحکیم بود. «اندکی صبر ظفر نزدیک است» شعار انتخاباتی تحکیم وحدت خطاب به هم‌وطنان در شوراها، مجلس و ریاست‌جمهوری بود. اما آنچه پاشنه آشیل دفتر تحکیم در این دوره شد همانا رادیکالیسم و افراطی‌گری و سیاست‌زدگی مفرط بود. دو عامل انحصارطلبی و تمامیت‌خواهی همراه استبداد رأی برای تشکل دانشجویی که بزرگ‌ترین ویژگی آن پذیرش «رقابت، رفاقت، مدارا، همکاری» است تیر خلاص بود؛ به‌ویژه هنگامی که جوانان جویای نام تحکیم خواهان داشتن سهمی در قدرت شدند و نظریه‌پرداز دوم خرداد «جنبش دانشجویی را جوان، دچار پراکنده‌کاری و دنباله‌روی سایر جنبش‌های اجتماعی» معرفی کرد سرخورده‌گی و انفعال تمام پیکره دفتر تحکیم را فرا گرفت.

از این پس بود که انشعاب در انشعاب، انزواطلبی، و از همه بدتر گفتمان سکولار و رویکرد مخالفت با نظام لایه‌ای از تحکیم را دربر گرفت و جنبش دانشجویی با محوریت دفتر تحکیم پس از ربع قرن تلاش به نقطه‌ای که نباید می‌رسید رسید.^[14]

البته اولین انشعاب و جدایی به سال‌های قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶، یعنی به سال ۱۳۶۵، برمی‌گردد که تشکلی با عنوان «جامعه اسلامی دانشجویان» شکل گرفت و این تشکل با گرایش سیاسی به مجموعه جریان راست ملحق گردید و سال‌ها در جبهه پیروان خط امام (ره) و رهبری فعالیت کرد. پس از آن در سال ۱۳۷۱ «بسیج دانشجویی» نیز به تشکل دانشجویی افزوده شد. این تشکل به دنبال آن بود که با نگرش فرا جناحی پا به عرصه وجود گذارد. سال ۱۳۷۷ انشعاب دیگری در تشکل‌های دانشجویی روی داد که نام خود را «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان مستقل» گذاشت. انشقاق در دفتر تحکیم وحدت به اینجا ختم نشد و در سال ۱۳۸۰ تعدادی از انجمن‌های اسلامی دانشجویان، طی نشست در دانشگاه گیلان، انتخاباتی برگزار کردند. البته این بار انشعاب نه در قالب یک اتحادیه جدید، بلکه به نام «طیف شیراز دفتر تحکیم وحدت» معروف شد که اکثرأ جزء نیروهای مذهبی این دفتر بودند. از دانشگاه‌های شرکت‌کننده در این نشست دانشگاه‌های «شیراز، تبریز، گیلان، مازندران، مشهد، قزوین و صنعتی شاهرود» بودند.

در مقابل، باقی‌مانده دفاتر، که در جایگاه اکثریت بودند، طی نشست در دانشگاه علامه طباطبائی، انتخابات برگزار کردند و به «طیف علامه دفتر تحکیم وحدت» معروف شدند. طیف علامه تحکیم، با وابستگی به جریان اصلاح‌طلب، به دو فراکسیون «سنتی» و «مدرن» تقسیم شد که صبغه اصلی سنتی‌ها «مذهبی» بودن (که بعد از جدایی طیف شیراز، در اقلیت قرار گرفته بودند) و صبغه فراکسیون مدرن بیشتر گرایش به «سکولاریسم» بود.^[15] البته این انشعاب‌ها در جنبش دانشجویی به دفتر تحکیم محدود نمی‌شود؛ مثلاً در سال‌های ۱۳۸۱ - ۱۳۸۲ «جنبش عدالت‌خواه دانشجویی» از دل بسیج دانشجویی زاده شد که وجه تمایز آن، عمل به روش‌های چپ و تا حدودی رادیکال‌تر نسبت به بسیج دانشجویی است؛ و در سال ۱۳۸۴، به خاطر اختلاف در انتخاب گزینه اصلاح برای ریاست‌جمهوری، دوستگی و اختلاف در اتحادیه جامعه اسلامی دانشجویان رخ داد.

۵- جنبش دانشجویی و تأثیرپذیری از جریان‌های سیاسی در آستانه انتخابات ریاست‌جمهوری نهم: در آستانه انتخابات

ریاست‌جمهوری نهم جنبش دانشجویی یکبار دیگر و البته متأثر از جریانات و گفتمان‌های سیاسی وارد تلاطم فعالیت و تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی شد. نکته مهم در این دوره انشقاق و چند دستگی در جنبش دانشجویی متأثر از جریان‌ها و گفتمان‌های سیاسی متکثر در کشور بود. در مرحله اول این انتخابات، بخش افراطی و رادیکالی جنبش دانشجویی، که خود را در قالب دفتر تحکیم وحدت طیف علامه، به جامعه دانشجویی معرفی و سازمان‌دهی می‌نمود، متأثر از اپوزیسیون غیر قانونی داخل «نهضت آزادی» و خارج از کشور بر تحریم انتخابات از سوی شهروندان و به‌ویژه دانشجویان، تشکل‌ها و گروه‌های دانشجویی اصرار داشت. این در حالی بود که بخشی از تشکل‌های دانشجویی، همچون انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها، ضمن حمایت همه‌جانبه از مصطفی معین، در مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهوری حضور فعال داشتند. جامعه اسلامی دانشجویان و بسیج دانشجویی همسو و البته متأثر از جریان اصول‌گرا نیز از همان آغاز از نامزدی احمدی‌نژاد در انتخابات دفاع می‌کردند و برای پیروزی او در این انتخابات قاطعانه و مجدانه می‌کوشیدند. با راه یافتن احمدی‌نژاد و هاشمی رفسنجانی به دور دوم انتخابات، فعالیت جنبش دانشجویی شکل و نمود خاصی پیدا کرد.

دفتر تحکیم وحدت «طیف علامه» هم، که مرحله اول انتخابات را تحریم کرده بود، در آستانه مرحله دوم انتخابات، با صدور بیانیه‌ای، به‌رغم این ادعا که سیاستش همچنان شرکت‌نکردن در انتخابات است، حملات شدیدی را متوجه محمود احمدی‌نژاد کرد و بر لزوم داشتن تناسب برای نمایندگی اراده جمهوری مردم تأکید نمود.^[15]

مشخص نبود اگر واقعاً دفتر تحکیم، شرکت در انتخابات را بی‌فایده می‌داند و به کل ساختار سیاسی انتقاد دارد، چرا در آستانه انتخابات، صرفاً حمله شدید به یک نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری را در دستور کار قرار داده و نامزد دیگر از تیغ انتقادات و حملات او مصون مانده است. بعضی از انجمن‌های وابسته به دفتر تحکیم (طیف علامه)، نظیر انجمن اسلامی دانشگاه علم و صنعت و دانشگاه خواجه‌نصیر هم، که در مرحله اول، انتخابات را تحریم کرده بودند، در مرحله دوم رسماً از عقیده سابق خود برگشتند و همسو با جریان اصلاح‌طلب از هاشمی رفسنجانی حمایت نمودند.^[16]

انجمن اسلامی دانشگاه‌ها، که یکی از تشکل‌های قدیمی دانشجویی است، درحالی‌که در مرحله اول انتخابات ریاست‌جمهوری از معین حمایت می‌نمود، در این مرحله تصمیم گرفت همچون سایر تشکل‌های اصلاح‌طلب از هاشمی رفسنجانی حمایت نماید. در میان تشکل‌های دانشجویی، چهار تشکل جامعه اسلامی دانشجویان، اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌ها، بسیج دانشجویی و جنبش عدالت‌خواه دانشجویی، مانند مرحله اول انتخابات ریاست‌جمهوری، از محمود احمدی‌نژاد حمایت همه‌جانبه‌ای کردند. در ذیل تلاش شده است در قالب جدول شماره ۱ عملکرد و مواضع جنبش دانشجویی در نهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری ترسیم شود.

جدول شماره (۱) - عملکرد و موانع جنبش دانشجویی در نهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری

گروه‌ها و تشکل‌های دانشجویی	وابستگی جریان	مرحله اول انتخابات	مرحله دوم انتخابات
دفتر تحکیم وحدت (طیف علامه)	- اپوزیسیون خارج از کشور - جریان اصلاح‌طلب - نهضت آزادی	تحریم انتخابات	حمایت از هاشمی و تخریب چهره احمدی‌نژاد
انجمن اسلامی دانشگاه‌ها	- جریان اصلاح‌طلب	حمایت از معین	حمایت از هاشمی
جامعه اسلامی دانشجویان بسیج دانشجویی جنبش عدالت‌خواه دانشجویی اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان مستقل دانشگاه‌ها	- جریان اصول‌گرا	حمایت از احمدی‌نژاد	حمایت از احمدی‌نژاد

به‌طور خلاصه باید گفت تشکل‌های دانشجویی، همچون جامعه اسلامی دانشجویان، بسیج دانشجویی و جنبش عدالت‌خواه دانشجویی، به دلیل شاکله جوانی و آرمان‌گرا بودن آنها و طرفداری از عدالت و دفاع از محرومان، شعارهای احمدی‌نژاد را بیش از سایر کاندیداها باور کردند و با تمام توان برای او فعالیت نمودند. اگر بگوییم چهار تشکل فوق در انتخاب نهم برای احمدی‌نژاد همان کاری را انجام دادند که دفتر تحکیم وحدت و سایر تشکل‌های دانشجویی در انتخابات دوم خرداد ۷۶ برای خاتمی، سخن به‌گزارف نگفته‌ایم.

پیشنهادات و نتیجه‌گیری:

جنبش دانشجویی پیوسته در متن تحولات ایران حاضر بوده، ولی در نقطه آغاز و ایجاد تحولات سیاسی قرار نداشته؛ یعنی تابعی از فضای کلی سیاسی جریان‌های سیاسی در جامعه ایران بوده و در لحظاتی به مؤثرترین کادرهای آن جریان سیاسی تبدیل شده است. شاید درحال‌حاضر در هیچ کجای دنیا جنبش دانشجویی به معنای دقیق آن وجود نداشته باشد و تقریباً همه سنت‌های مربوط به جنبش دانشجویی، که به‌ویژه در جنبش ۱۳۶۸ اروپا

نمود داشته، به پایان خود رسیده یا بعضی از این جنبش‌ها به احزاب رادیکال و حزب سبزها در کشورهای اروپایی تبدیل شده و به نوعی در نظم سیاسی موجود قرار گرفته‌اند.

جنبش دانشجویی در ایران برای استقلال جنبشی و گذار از وابستگی به جریان‌های سیاسی باید علم را محور اصلی فعالیت خود قرار دهد و با داده‌ها و گزاره‌های علمی فضا را تحلیل کند. ساختار وجودی انسان نیز به شکلی است که او را به دانایی فرا می‌خواند؛ بنابراین در مواجهه با موج عظیمی از جریان‌های بحران‌ساز همواره، هنر حاملان این جنبش دانامحور است که با مدیریت بحران فضا را از حالت مه‌گرفتگی خارج کنند.

این‌گونه نیست که هر تحرکی و آشوبی در دانشگاه را جنبش دانشجویی بخوانیم و آن را سمبل این جریان بدانیم. مداخله دانشجو در فضای آلوده سیاسی، اگر توأم با دغدغه‌های علمی باشد، قطعاً موفق خواهد بود و در غیر این صورت توفیقی نخواهد داشت.

تحلیل سیاسی مبتنی بر دانش و آگاهی باید در فعالیت‌ها و برنامه‌های جریان دانشجویی قرار گیرد و از اولویت‌های آن باشد؛ زیرا ورود دانشجو به اعتراضات و تحرکات سیاسی، اگر توأم با تحلیل دقیق سیاسی نباشد، با بحران‌هایی مواجه خواهد شد که به منظور عبور از آنها مشکلات جدی‌تری گریبان‌ش را خواهد گرفت. هر حرکتی در دانشگاه‌ها، زمانی که به سمت موجی از احساسات کاذب به پیش برده شود، مطمئناً نمی‌تواند تحلیل درستی از حوادث در ذهن دانشجویان و جامعه تداعی کند. هر نوع مواجهه ساختارشکنانه، فضای دانشگاه را از عقلانیت خارج می‌کند و سبب می‌شود دانشجویان، تحت تأثیر احساسات، به اقدامات نامعقول دست زنند.

نکته مهم این است که عملکرد رادیکال و انحصارطلبانه بعضی از گروه‌های دانشجویی، عاملی مؤثر در سیاست‌گریزی دانشجویان بوده است. بسیاری از دانشجویان به دلیل نتایج و هزینه‌هایی که اقدامات رادیکال این گروه‌ها در پی داشته است تمایلی به فعالیت ندارند و در حقیقت غلبه «احساسات» بر «عقلانیت» در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی دانشجویان سبب بروز رفتارهای غیر عقلایی و تند شده است.

آزاداندیشی و دید روشن نسبت به بخش‌های مختلف جامعه مسیر را در رسیدن به جامعه‌ای آرمانی هموار می‌کند و بر همین اساس نیز فضای علمی و دانشگاهی باید به سمتی سوق یابد که هر دانشجو، اگر در قامت یک معترض هم ظاهر شد، اعتراض مبتنی بر دانایی و انصاف باشد؛ زیرا شأن جنبش دانشجویان مسلمان این چنین رفتاری را می‌طلبد. مطالبات مقام معظم رهبری از جنبش دانشجویی مبنی بر حضور در حوزه‌های تولید علم و جنبش نرم‌افزاری، عدالت‌خواهی و تأکیدات پی‌درپی به دستگاه‌های ذی‌ربط حوزه آموزش عالی درباره توجه به قشر نخبه و فرهیخته در حوزه‌های علمی - سیاسی خود سندی گویا بر این واقعیت است.^[۱۸]

در چنین وضعی، جنبش دانشجویی، به منظور توفیق در اهداف خود، باید با تجهیز مطالباتش به تقوا و علم، شکل نوینی از فعالیت‌های دانشجویی را رقم زند که قطعاً با تکیه بر چنین رویکردی دیگر شاهد استثمار و ابزاری شدن این جنبش توسط جریان‌ها، احزاب و بنگاه‌های سیاسی بیرون از دانشگاه نخواهیم بود.

پی‌نوشت‌ها

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

- [۱] - گی‌روشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۰، صص ۱۶۹ و ۱۶۸
- [۲] - تام.ب. باتامور، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری کاشانی، تهران: کیهان، ۱۳۶۸، ص ۵۷
- [۳] - محمدباقر خرمشاد، هفته‌نامه خردنامه همشهری، ۱۳۸۴، ش ۷۹
- [۴] - حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۶، صص ۲۶۰ - ۲۴۸
- [۵] - دوناتلا دلاپورتا و ماریو دیانی، مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۳، صص ۲۷۱ - ۲۷۰
- [۶] - چارلز تیلی، «از بسیج تا انقلاب»، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده امام خمینی، ۱۳۸۵، صص ۸۵ - ۸۰
- [۷] - کیت نش، جامعه‌شناسی سیاسی معاصر، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: نشر کویر، ۱۳۸۰، صص ۱۴۹ - ۱۴۸
- [۸] - برای توضیح بیشتر در این زمینه رک: سعید زاهد زاهدانی، «نظریه ترکیبی در مورد جنبش‌های اجتماعی»، فصلنامه فرهنگ، ش ۲۷ و ۲۸، ۱۳۷۷، صص ۲۷۲ - ۲۴۵؛ تی کی اُمن، جنبش‌های اجتماعی جدید، ترجمه احمد احمدلو، اصفهان: انتشارات گلبن، ۱۳۸۶

[۹] - see to J. Szezepanski, Intellectuals in Contemporary Societies, Stanford, 1961

[۱۰]- R. Hofstadter, Anti- Intellectualism in American Life, NewYork, 1964, P. 27

[۱۱]- محمدباقر خرمشاد، همان.

[۱۲]- Manfred Halpern, The Politics of Social in the Middle East and North Africa, Prinversity Press, Princeton, New Jersey, 1963, P. 51

[۱۳]- Ibid, P. 2

[۱۴]- James. Allan Bill, Comparative Politics, Lanham: Unirersity Press of America, 1972, p . 57

[۱۵]- محمدباقر خرمشاد، همان.

[۱۶]- همان جا.

[۱۷]- حسین بشیریه، «ساختار جنبش دانشجویی»، ماهنامه ایران فردا، سال ششم، ش ۳۸ (آبان و آذر ۱۳۷۶)، ص ۸

[۱۸]- یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نی، ۱۳۷۹

[۱۹]- علی رضا کریمیان، جنبش دانشجویی در ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۱۷۲ - ۱۵۷

[۲۰]- همان ، صص ۱۸۲ - ۱۷۹ و ۲۰۲ - ۱۹۶

[۲۱]- همان ، صص ۳۱۶ - ۳۰۷

[۲۲]- برای مطالعه بیشتر رک: حسین بشیریه، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹

[۲۳]- برای مطالعه بیشتر رک: محمد قوچانی، خاتمی نه، خاتمیسم آری، هفته نامه شهروند امروز، شماره ۵۵، ۳۰ تیر ۱۳۸۷، ص ۸

[۲۴]- شهرام رفیع‌زاده و نیما تمدن، شلیک به اصلاحات؛ نگاهی به ترور سعید حجاریان، تهران: انتشارات گلپونه، ۱۳۷۹، ص ۲۴۵

[۲۵]- برای مطالعه بیشتر رک: هانیه نعمت‌اللهی، زخمی که عاقبت سر باز خواهد کرد، پایگاه خبری شریف‌نیوز، ۲۶ مرداد ۱۳۸۳؛ نیز ایمان ملک

آشتیانی، بازخوانی و آسیب‌شناسی لایه‌های جنبش دانشجویی، پایگاه اینترنتی کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۶ / ۹ / ۱

[۲۶]- خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۴/۳/۳۱

[۲۷]- خبرگزاری ایسنا، ۱۳۸۴/۴/۱

[۲۸]- برای مطالعه بیشتر رک: بیانات مقام معظم رهبری در جمع دانشجویان دانشگاه علم و صنعت، ۲۴ آذر ۱۳۸۷